

معمار دوره گذار

نگاهی به خاطرات ممتحن الدوله

احوال دوگانه امروز جامعه ایرانی قدمتی بیش از یک سده دارد؛ دوگانگی‌ای ناشی از تعارض میان عالم نو و کهن، میان عالم مدرن و سنتی، که در تمام این مدت با ما بوده و بر بسیاری از اعمال و افکارمان اثر گذاشته است. شناخت این احوال، خصوصاً در عالم معماری، لازم می‌نماید. این شناخت را باید از نخستین معمارانی آغاز کرد که این احوال بر ایشان عارض شد. بر این اساس، به بررسی احوال نخستین معمار ایرانی درس خوانده در فرنگ، میرزا مهدی خان شقاقی، ملقب به ممتحن الدوله، می‌پردازیم. منبع اصلی این مقاله زندگی‌نامه خودنوشت او، *خاطرات ممتحن الدوله*، است. در این مقاله پس از معرفی کتاب و مؤلف، ابتدا نکات مرتبط با معماری در کتاب به اجمال می‌آید. سپس می‌کوشیم موضع و جایگاه ممتحن الدوله را در میانه دو عالم نو و سنتی با استفاده از سخنان خود او نشان دهیم. این بررسی در سه سطح صورت گرفته است: امور روزانه، عمل معماری، دیدگاه به فرهنگ ایران. ورود به هر سطح به معنای ورود به مرتبه‌ای عمیق‌تر و بررسی این دوگانگی در مرتبه‌ای بطنی‌تر است.

۱. معرفی

میرزا مهدی خان شقاقی، ملقب به ممتحن الدوله، اولین مهندس معمار ایرانی درس خوانده در فرنگ است. او در سال ۱۲۶۳ق/ ۱۸۴۳م در محله سنگلیج تهران در خاندان شقاقی^۱ متولد شد. پس از چند سال تحصیل در مکتب سرخانه و در مدرسه دارالفنون، که در آن زمان تازه تأسیس شده بود، در سال ۱۲۷۶ق/ ۱۸۵۷م بر اثر سلسله اتفاقاتی به دستور شخص ناصرالدین شاه با اولین هیئت محصلان به پاریس اعزام شد.^۲ این دوره ظاهراً هشت سال طول کشید.^۳ ابتدا دو سال تحصیلات مقدماتی را طی کرد و پس از شش ماه، امتحان مقدماتی ریاضی (باشولیه‌رسیانس)^(۱) داد. پس از آن، به مدرسه مرکزی صنایع و کارخانه‌ها^(۲) و مدرسه معماری پاریس درآمد و بعد از سه سال با گواهی مهندسی راه و پل‌سازی فارغ‌التحصیل شد.^۴ میرزا مهدی خان بعد از اتمام تحصیلات متوسطه و اخذ گواهی‌نامه مهندسی مدرسه متوسطه و عالی پاریس^(۳) و دانشکده معماری پاریس، در سال ۱۲۴۳ش/ ۱۸۶۴م به ایران بازگشت.

میرزا مهدی خان شقاقی، ملقب به ممتحن الدوله، نخستین معمار ایرانی درس خوانده در فرنگ است. پس از بازگشت به ایران، او را به منصب «مهندس باغات و عمارات سلطنتی» گماشتند و در آن منصب بناهایی در تهران ساخت. در روزگار پیری زندگی‌نامه خود را نوشت: *خاطرات ممتحن الدوله*. مضامین معماری این کتاب از شیوه طراحی و ساخت بنا و اصطلاحات و ویژگی‌های کالبدی معماری و اثاث تا اوضاع و احوال عمومی معماری و زندگی در اواخر دوران قاجاریان را شامل می‌شود. نکته قابل توجه در این کتاب شواهد برخورد عالم سنتی و مدرن در اندیشه و ذوق معماری ایرانی است که هم خود، به علل گوناگون، در برزخ این دو عالم به سر می‌برده است و هم جامعه او. این برخوردها در زندگی روزانه و کار حرفه‌ای معماری او نمود یافته است. هرچه در اطراف او روی می‌دهد، مانند ارتباط او با کارفرمایان و معماران سنتی، گزارشی از جامعه‌ای در شرف تغییر است. این معمار از فرنگ برگشته در میان آنچه آموخته و مطلوب زمان است و آنچه از فرهنگ و معماری ایران می‌شناسد سرگشته است.

(1) Bachelier-es-
Science

(2) École
centrale des arts
et manufactures

(3) L'école
normale
superieure de
Paris

در ایران، به سمت «مهندس باغات و عمارات سلطنتی» منصوب شد؛ اما آن چنان که خود می‌گوید: «چون شهریه و علیق و حقوق نمی‌رسید، بنده هیچ‌وقت در آن خدمت حاضر نمی‌شد و شغل افتخاری بود.»^۶ با این حال، بناهای بسیاری از ممتحن‌الدوله — همگی در تهران — مانده است؛ از جمله قصر فیروزه، مجموعه سپهسالار و عمارات و سرسرای بهارستان (اندرونی و بیرونی باغی که بعدها مکان مجلس شورای ملی مشروطیت شد)، عمارت معتمدالسلطنه، عمارت سعدالدوله، عمارتی برای میرزا سیدموسی وزیر (بیرون دروازه قزوین)، عمارت جدید میرزا سعیدخان وزیر، و همچنین پلکان بعضی از عمارت‌ها.^۷ او طرحی هم برای بنای وزارت‌خانه‌ها در اطراف میدان ارگ تهیه کرد که هیچ‌گاه ساخته نشد.

ممتحن‌الدوله در سال ۱۲۹۹ش / ۱۳۲۷ق، در ۷۲سالگی درگذشت و بنا به وصیتش، او را در مقبره خانوادگی واقع در صفائیة حضرت عبدالعظیم (ع)، در جوار مدفن پسرش مازور کیومرث حصن السلطنه، به خاک سپردند.^۸

ممتحن‌الدوله سرگذشت خود را در روزگار پیری نوشت: دوره پس از مشروطه و مصادف با اوایل جنگ جهانی اول (۱۲۹۳-۱۲۹۷ش / ۱۹۱۴-۱۹۱۸م). در این زمان، او از اوضاع نابسامان مملکت بسیار رنجیده‌خاطر بود. کشته شدن دو فرزندش هم بر تأثر او افزود.^۹ درباره تاریخ و علت تحریر کتاب چنین آورده است:

امشب، که شب دوشنبه ۲۲ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۳۳ (مطابق بهمن‌ماه ۱۲۹۲ شمسی / فوریه ۱۹۱۴ میلادی) است، در مجلس محترمی بودم. صحبت بر آن کشید که این بنده فانی شرحی از زندگانی خود برای تذکر حضار، که از اوضاع زمانه دلنگی می‌فرمودند، به رشته تحریر درآورم. پس از اختتام مجلس و تفرقه جالسین، یکی از آن آقایان محترم اظهار داشت که در این موقع که کتاب مستطاب گفته مردان بزرگ و تاریخ زندگی آنها را تصنیف و تألیف می‌نمایم و به نام ممتحن موسوم داشته‌ای، خوب بود برای تشبیه قارئین شرح زندگانی مهدی ممتحن را نیز بر آن الحاق می‌نمودی که هم شمه‌ای از اخلاق معموله حالیه را به قلم آورده باشی که در تاریخ عصر حاضر باقی ماند و هم کسانی که از روزگار خود دلنگ می‌باشند تسکین خیال بر آنها دست دهد و جوانان را از سختی روزگار آگاه نماید که عمر گران‌مایه

را به بطالت نگذرانیده کسب معرفت و کمال نمایند، تا در روز سختی آنها را دستگیری نموده از مذلت برهاند. چون گفته آن شخص محترم را خالی از منفعت برای بازماندگان و هم‌وطنان عزیز ندیدم، مبادرت به نوشتن تاریخ زندگی و خاطرات خود نمودم که آقایان مطالعه کنندگان این اوراق و اولادانم را از شرح حال گذشته خود مسبوق دارم.

امیدوار چنانچه که این سرگذشت و تاریخ زندگی را قصه ندانسته بیان واقع دانند و از آن پند و اندرز گیرند.

و بالله التوفیق

مهندس مهدی شقاقی^{۱۰}

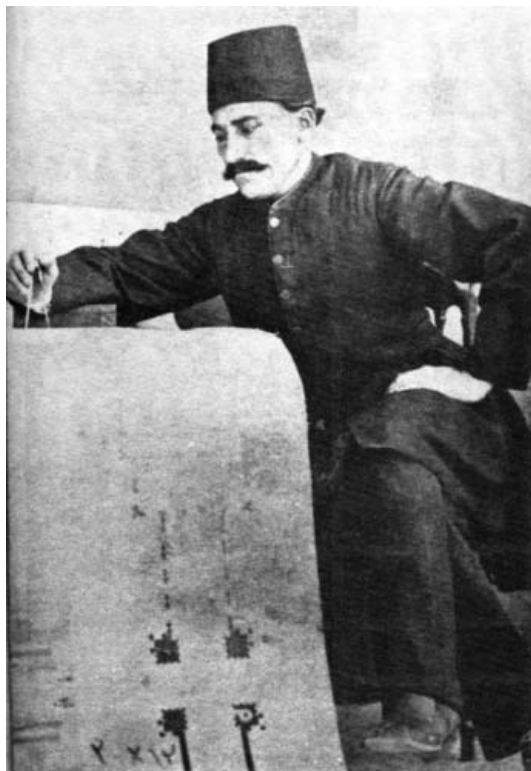
۲. مضامین معماری در کتاب

این کتاب به‌ویژه از آن رو که زندگی‌نامه یک معمار به قلم خود اوست، و نیز از آن رو که او نخستین معمار فرنگ‌رفته ایران با تحصیلات دانشگاهی و جدید است، نکات باارزش بسیاری دارد. از جمله این نکات مضامین مربوط به معماری است. این مضامین بر چند دسته است: ساخت بنا؛ طراحی معماری؛ ویژگی‌های کالبدی، زندگی، اثاث؛ حامیان و بانیان؛ اوضاع و احوال شهرها؛ نگاه معمار به محیط و فهم او از آن؛ آموزش معماری؛ اصطلاحات معماری.

۲-۱. ساخت بنا

یکی از جنبه‌های با ارزش کتاب مجموعه اطلاعاتی است درباره موضوع‌های اجرایی و ساخت بنا و مسیر کار و هزینه‌ها و دست‌مزدها و سلسله‌مراتب در کارگاه و نسبت نقشه و اجرا و پیاده کردن طرح و هندسه و مساحی و حرف مرتبط با معماری، مانند نجاری و کاشی‌پزی، و مثلاً در جایی درباره هزینه و دست‌مزدها چنین آمده است:

معمول مملکت ما بر این است که در هر کجا بنایی بشود، عموم مصالح‌فروشان، از نجار، فخار و کاشی‌پز و غیره، هر چه بدان کارگاه و هر ساختمان مصالح می‌فروشند، ده‌یک به معمار و طراح مهندس ساختمان می‌دهند؛ و چندان پوشیده هم نیست و این موضوع معمول روز بوده و مشروع است.^{۱۱}



پیرمرد که اینجا ایستاده استاد شیرجعفر معمار است. تو طراحى بکن او بسازد.»

[...] آن وقت چند اتاق به عرض و طول معین و حوض خانه فرمایش رفت و من یادداشت کرده از حضور کناره گرفته در روی کاغذ کرکی نقشه و نما را طرح نمودم و از استاد شیرجعفر ریسمان کار و گچ خواستم. [...] پس از تعظیم بالابلندی، به عرض رساندم که طراحى حاضر است. این تردستی من اسباب تعجب اعلی حضرت گشته از جای برخاسته [...] تشریف آورده و دیدند. تمجید فرمودند و [...] بسیار بسیار حسن قبول یافت. مختصر تصرفی خواستند در بنا بفرمایند؛ با دلیل و برهان رد کردم (باز اینجا هم اشتباه نمودم. با این پادشاه مستبد نباید با استدلال حرف زد). [پس از آن، ...] دیگر با بنده متکلم نگشتند و [...] چهارینج سال بعد با طرح و نقشه من ساختمان آن قصر به اتمام رسید. دیگر نه کسی به من اسب داد و نه از من سرکشی خواست.

فردای آن روز که به خدمت وزیر شرف یاب گردیدم، محرمانه به من فرمود: «از این اظهار اطلاعات و رد تصرفات و نظریات اعلی حضرت خانه خود را خراب کردی. دیگر به تو کار رجوع نخواهند کرد. بهتر است صد تومان انعام را بگیری، در پیش خودم باشی و مترجمی بکنی. (خدایا این مردم چقدر دشمن

۲-۲. طراحی معماری

درباره طراحی معماری و مراحل آن، در کتاب توصیف دقیقی نیامده؛ اما درباره کل مسیر طراحی و آنچه مقبول و مورد توجه معمار بوده توضیحاتی آمده است. در جایی درباره طراحی بنایی برای محمدولی خان سپهسالار چنین می گوید:

... بنده زمین مذکور را مساحت نموده طرح نقشه ساختمانی به نظرم رسید که عبارت از اندرونی و بیرونی بود، که عیناً به نظر ایشان رسید [...]. عمارتی ساختم متشکل از دوازده اطاق که سه از آنها به طرف باغ ساعدالدوله باز می شد، سه به طرف شمال، سه به طرف جنوب، و سه به طرف خیابان لاله زار^{۱۲}، که در زمان خود از نظر استحکام و مهندسی و گچ کاری و تزیینات داخلی بسیار خوش هیولا و خوش منظر و زیرزمین های خشک بسیار بزرگ عالی داشت.^{۱۳}

۲-۳. ویژگیهای کالبدی، زندگی، اثاث

در خلال توصیف ها و توضیحات مؤلف، می توان ویژگی معمول یا مطلوب برخی فضاها و یا شکل و ابعادشان را دریافت. همچنین درباره ساخت و ساز تدریجی برخی فضاها در طی زندگی در بنا، یا اهمیت یافتن برخی عناصر در کالبد بنا، مانند پله، می توان مطالبی دریافت. توصیف های دقیقی هم درباره زندگی جاری در اتاق ها و اثاث آنها آمده است.

۲-۴. حامیان و بانیان

از دیگر نکات این کتاب احوال بانیان و افکار و اقوال ایشان و طرز برخوردشان با معمار است؛ از شاه تا متمولان و وزیران و دولتیان و حتی مردم کوچه و بازار. شاید از بارزترین نمونه های آن داستان طراحی قصر فیروزه باشد:

... فرمودند: «تو مهندس، درس هندسه در فرنگ خوانده ای؟ عمل هم داری و یا تماماً حرف است؟» عرض کردم: «بلی قربانت شوم؛ فارغ التحصیل مدرسه صنایع مرکزی فرانسه هستم با دیپلم، هم علم دارم هم عمل.» کاش دهانم شکسته بود این حرف را نمی زدم و کلیتاً اظهار نادانی می کردم. خانه مرا همان عبارت «می دادم» خراب کرد. «هاها بسیار خوب! هرچه بگویم می توانی طرح بکنی؟» «بلی قربانت شوم. بفرمایید.» «این

ملک و مملکت هستند! یک مهندس را به مترجمی شغل می‌دهند. این کار صنعت تو عجالتاً برهم خورد.»^{۱۴}

۲-۵. اوضاع و احوال شهرها

ممتحن‌الدوله، چنان‌که خود گفته، برای پرهیز از درازی کلام، معمولاً از توصیف شهرها و مکان‌های بزرگ و دیدنی آن روز، همچون قاهره و اهرام مصر و لندن، اجتناب کرده؛ اما باز هم در خلال خاطراتش وصف دقیقی از شهرهای مختلف، خصوصاً تهران، آورده است. اوضاع شهروندان و ارتباط تهران با نواحی اطراف و کاخ‌های حومه شهر و نیز شیوه زندگی در تهران و اطراف آن و محلات مختلف و نسبت این نواحی با یکدیگر از جمله این موارد است.

۲-۶. نگاه معمار به محیط و فهم او از آن

یکی از نکات ظریفی که از خلال توصیف‌های ممتحن‌الدوله می‌توان فهمید شیوه نگرستن او به محیط و فهم او از آن است. مثلاً وصف او از شهر لوبک^(۴) در شمال آلمان حاوی درک و برداشت معمار و ایرانی از آن شهر است و می‌تواند معیارهای او را برای خواننده آشکار کند.^{۱۵}

(4) Lubek

۲-۷. آموزش معماری

در متن کتاب توصیفی از شیوه آموزش و برخی دروس، مانند مناظر و مریا و پروژه عملی طراحی، ریاضیات و... و زمان تحصیل و مراحل آن در روش‌های رسمی دانشگاهی آن روز آمده است. از نکات جالب در این موضوع، یکی مراحل آموزش و شباهت آن با شیوه‌های امروزی است و دیگری اثری که در خلق ممتحن‌الدوله داشته است.

۲-۸. اصطلاحات معماری

این کتاب را می‌توان لغت‌نامه اسباب و آلات، اثاث منزل، فضاها، وسایط نقلیه، زندگی و حرفه معماری، تفریح، موسیقی، و ... دانست. در سراسر کتاب لغات و اصطلاحاتی، گاه با توضیحی دقیق، آمده است.

۳. برخوردهای عالم سنتی و مدرن

از جمله مواردی که در این کتاب بسیار شایان بررسی و تأمل است کشمکش است که در درون و برون و افکار

و اعمال مؤلف، میان سنت و مدرنیته و آراء نو و کهن در جریان است. سخن در این باره را با ذکر برخوردها و تداخل‌های ساده روزمره در میان این دو احوال در طی زندگی وی شروع می‌کنیم. سپس به بررسی برخوردهای جدی‌تر در کار طراحی و عمل معماری و در نهایت به تشریح این دوگانگی در افکار و اعمالش، که بسیار بطنی و عمیق است، - خواهیم پرداخت.

۳-۱. امور روزانه

الف) دارالفنون

اولین برخورد مهدی‌خان شقاقی با عالم و علوم جدید در دارالفنون بود که حلقه واسط مدارس سنتی و جدید است. وی تا پیش از آن آموزش مکتبی می‌دید. در کتاب، به جز شیطنت‌های دوره نوجوانی، سخنی دیگر از آن دوره نیاورده است.

در همین ایام مدرسه، واقعه‌ای مهم برای او رخ داد: مجلسی با حضور میرزا سعیدخان، وزیر خارجه، برای تصمیم‌گیری درباره مهدی تشکیل شد. پس از آنکه حاضران آراء گوناگون خود را بیان کردند، میرزا سعیدخان وزیر دست به تسبیح برد و با ذکر «اللهم یا من یعلم، اهد من لا یعلم» استخاره کرد. بنا بر این استخاره، فرنگ رفتن و تحصیل مهندسی و فنون را برای مهدی خیر شمردند.^{۱۶}

پس از بازگشت از فرنگ، هنگامی که مهدی دچار کینه و خدعه زنی‌پدر و در نتیجه مغضوب میرزا سعیدخان وزیر شد، وزیر با عتاب به او گفت که برای «آدم شدن» به فرنگش فرستاده، اما اکنون که بازگشته اخلاق او فاسد شده و شراب‌خواری و بدمستی می‌کند.^{۱۷} از سخن وزیر پیداست که او به تحصیل در فرنگ به همان چشم تحصیل در فرهنگ کهن می‌نگریسته و فایده اصلی آن را تأثیر در خلق و خو و اصلاح درون می‌شمرده است؛ در حالی که علم مدرن اساساً این کار را در حیطه وظایف خود نمی‌داند. متأثر از همین دیدگاه است که حتی خود ممتحن‌الدوله نیز بفرنگ‌رفته‌های فرنگی‌مآب هم‌عصر خود خرده می‌گیرد.^{۱۸} شاید همین دیدگاه سبب شده باشد که بعدها چنین بگوید:

چاره دیگر هم برای جلوگیری از فساد اخلاق بسط معارف است که موجب ایجاد وجدان پاک می‌باشد. آدم

صحرائی وحشی بی‌علم و عاری از مراتب تمدن حال جانوران را دارد. علم است که او را به صراط تمدن و خوش‌بختی هدایت نماید. چنان‌که یکی از فلاسفه فرنگ (فرانسه) گوید: «جایی که علم و معارف نباشد، وجدان یافت نشود.»^{۱۹}

این تقابلهای به‌ظاهر ساده که در طی زندگی روزانه برای مؤلف روی داده از دوگانگی مهمی در ذهن و عمل او خبر می‌دهد؛ دوگانگی‌ای که شاید تا امروز نیز برای بسیاری از اهل این سرزمین همچنان باقی باشد و با آن زندگی کنند.^{۲۰}

ب) آموزش در فرنگ

یکی از مهم‌ترین مقاطع زندگی مهدی‌خان دوره آموزش در فرانسه است. مهدی‌خان در ذکر این مقطع از زندگی خود گزارشی از آموزش رسمی و دانشگاهی معماری می‌دهد. دوره آموزش فرنگ هم در زندگی حرفه‌ای و هم در افکار او نقش مهمی داشته و حتی گاه در تضاد با جامعه سنتی مؤلف ظاهر شده است؛ در برخورد با استاد حسن و یا در نگاه او به آموزش عمومی و یا حتی در افکار میهن‌پرستانه‌اش. گاه از افکار یا رفتار فرنگی‌مآبانه خود نیز انتقاد کرده است.^{۲۱} میرزا مهدی‌خان مدت مدیدی هم در وزارت خارجه مشغول بوده و سفرهای خارجی بسیاری داشته است و برخورد و تأثر او را از عالم فرنگ تنها به همان هشت سال نمی‌توان محدود کرد.

۳-۲. کار و بار معماری

هنگامی که میرزا مهدی‌خان از فرانسه بازگشت، با دو گروه بیش از همه برخورد داشت: معماران سنتی و کارفرمایان عمارات. در این برخوردها، صورت جدی‌تر و نهان‌تری از تعارض‌ها آشکار می‌گردد.

الف) معماران سنتی

اولین برخورد ممتحن‌الدوله با معماران سنتی زمانی است که تازه به ایران بازگشته بود و او را به عملگی در ساخت خانه‌ای گماشته بودند.^{۲۲}

به خانه‌ای ورود نمودیم که چهار دیوار آن را کشیده بودند و قبل از شروع به ساختمان، بایستی در کوچه و کریاس ساخته شود. استاد بنا به ما دو نفر عمده امر نمود که گِل بسازیم و خود و شاگردش مشغول طراحی گشت که کریاس شش‌گوشه بنا نماید که یک راه به

اندرون و یک راه به بیرونی و یک راه به درب طویله و راهی به مدخل خانه و راهی به بام خانه‌ها و یک سکو فاصل مابین اندرون و بیرونی داشته باشد. جناب استاد بنا مدت‌ها برای این طراحی و نقشه‌ریزی معطل بود. نزدیک به ظهر، استاد فتحعلی نام معمار تشریف آورد و ایشان هم معطل ماند. این بنده نگارنده (آرشیتکت دیپلمه مدرسه عالی سانترال پاریس، واقعاً چه دنیایی است این مملکت عزیز ما!!)، که این قبیل کارها را در سال اول مدرسه سانترال صنایع مرکزی پاریس دیده بودم، هر قدر به استاد معمار و بنا اصرار کردم که این کار را به من رجوع نماید، اعتنایی که نمی‌کرد سهل است، بدحرفی هم می‌نمود [...] برای دفعه دهم رنگ و گچ ریختند؛ باز هم غلط شد.

از حسن اتفاق، صاحب‌خانه [...] وارد شد و استاد معمار را هدف ملامت نمود که ظهر شده است و هنوز شروع به کار ننموده‌اید. استاد بنا متعزضانه به سید صاحب‌خانه اظهار داشت که مقصود ما از این معطلی‌کار صحیح کردن است و الا عمله‌های ما نیز از معمارهای این شهر بیشتر کار بلد هستند و فریاد زد: «آی پسر خان شاهشون‌ها، بیا این طراحی را انجام بده!» بنده شرمنده فوراً کپه گِل را کنار گذاشته ریسمان کار بنایی را از استاد خود گرفته یک چپ و راست زده و مرکز دو دایره را پیدا نموده فلکه‌ای طراح نموده و به شش قسمت متساوی قسمت کرده و شروع به ساختن دیوارها کرده و به اصطلاح بناها یک دولنگی بنا را مشغول گشت و دولنگی دیگر را به استاد بنا حواله نمود.^{۲۳}

در این چند سطر، او ابتدا به طرز شروع ساخت خانه، از ورودی و هشتی، اشاره کرده؛ ولی البته از طراحی قبلی و وجود نقشه سخنی نگفته است (شاید از آن رو که الگو و کلیتش از قبل معلوم بوده است). سپس از ناتوانی معمار سنتی در پیاده کردن ابتدایی‌ترین بخش بنا (هشتی) سخن گفته است. گویی در آن روزگار، معماران و بنایان سنتی رفته‌رفته از انجام دادن صحیح عملی که در سنت ساخت‌وساز تا آن روز امری عادی بود عاجز می‌شدند. در جای دیگری نیز می‌گوید:

گاهی در میدان ارگ، که مشغول ساختن حوض بزرگی بودند، مشی می‌کردم و قدم می‌زدم. روزی که حوض مذکور تمام شده بود و آب انداخته بودند [...]. محمدتقی‌خان معمارباشی [را ...] دیدم به دور حوض حرکت می‌کند و استاد علی‌بابا معمار قمی دنبال سرش

و یک تراز بسیار عالی در دستش می‌باشد؛ و محمد تقی خان معمار باشی به او فحش می‌دهد و به لهجه ترکی می‌گوید: «مردیکه، من به تو اسباب فرنگی دادم که سنگ حوض را درست کار بگذاری. فردا که شاه می‌آید، اگر ببیند سنگ‌ها پست و بلند است، دستت را می‌برد پدر سوخته!» و استاد علی‌بابا بیچاره می‌گوید: «خان، به کاربردن این اسباب را به من یاد بده تا من عمل کنم؛ و الا سبک ایرانی 'چشاب' گرفتن است که من گرفته‌ام غلط شده است. تقصیر بزرگی حوض است.» از این سؤال و جواب معمارباشی یک خنده بی‌اختیار از من صادر شد. یک مرتبه معمارباشی برگشت با کمال تغییر [...]. به تندی گفت: «مگر تو به کاربردن این اسباب را می‌دانی؟» گفتم: «البته که می‌دانم!» گفت: «بیا به من نشان بده.» گفتم: «به کاربردن این اسباب که سهل است، می‌توانم بدون اینکه سنگ‌ها را از جای خود حرکت بدهم یک‌میزان بکنم و سنگ‌تراشی را هم بر عهده بگیرم. به من یک شمشه بلند صاف و یک پرگار و یک مداد بده و اجرت هم با من بگذران؛ فوراً دست به کار خواهم شد.» خان معمار باشی [...] اسم، اسم پدر، و محل تولد را پرسید. گفتم: «[...] در اسلامبول مدتی در زیر دست معماران فرنگی کار کرده‌ام و حالا چندی است بدین شهر وارد شده‌ام.» [...] به هر حال، بعد از ناهار شمشه و مداد و پرگار و اسباب سنگ‌تراشی حاضر شد و [...] من از جای جسته و [...] مشغول گشتم. هم خان و هم استاد علی‌بابا مبهوت این زبردستی گشتند.^{۲۴}

در اینجا نیز میرزا مهدی‌خان از توانایی خود در برابر ناتوانی معمار سنتی سخن گفته است. جالب اینکه اینجا میدان ارگ است؛ مهم‌ترین میدان ایران آن روز. پس لابد برای ساختن حوض آن معمار مهمی را به کار گرفته بودند. دیگر اینکه چنین حوض بزرگی، و شاید بزرگ‌تر از آن را، پیش‌تر در اصفهان و شیراز ساخته بودند؛ شاید با همان سبک ایرانی «چشاب گرفتن»؛ و این ناتوانی تأمل‌برانگیز است. نکته دیگر اینکه در این موارد، نه در طراحی بنا، که در فنون و اسباب اجرای بنا تقابل رخ داده است و این معمار مدرسه‌رفته به ابزاری مسلح شده که اسباب ضروری معماران سنتی است.^{۲۵} چگونه معمار سنتی در حرفه و عمل، نه در بحث و نظر، از کار معمار مدرسه‌ای درمانده است؟

این ناتوانی صاحبان فن و حاملان سنت را می‌توان از ویژگی‌های این دوره شمرد. می‌توان دید که حلقه‌ای

در این میان سست شده است؛ به عبارتی ما. ایرانیان زمانی با فرهنگ و تمدن صنعتی غرب رویارو شدیم که درس خود را فراموش کرده بودیم و مهارت‌های پیشین خود را از دست داده بودیم.^{۲۶} دیدیم که میرزا مهدی‌خان برای پذیرفته شدن نزد محمدتقی‌خان معمارباشی، خود را شاگرد معماران فرنگی معرفی می‌کند، که این نیز از نوعی پسند یا تفکر در این دوره حکایت می‌کند.

اما ممتحن‌الدوله با معمار سنتی دیگری نیز برخورد داشته است که نمونه‌ای ممتاز در تلاقی دو صاحب‌فنون سنتی و نو است:

[در قم] به تماشای اماکن معروف که به فرمایش سلاطین صفویه ساخته یا تعمیر گشته بود رفتیم و از هنرها و صنایع و کاشی‌کاری‌های آن عصر لذت بردیم [...]. و از آنجایی که فن و رشته تحصیل اصلی من مهندسی راه و پل‌سازی و ساختمان بود و از طراحی و معماری بی‌خبر نمی‌باشم، روزی در سر مقبره فتح‌علی‌شاه ایستاده و از زاویه دید تزیینات و کنده‌کاری و منبت‌کاری که در روی سنگ مرمر قبر نموده بودند نقشه برمی‌داشتم و در این کار به دستور علم مناظر و مراپا عمل می‌کردم. یک وقت ملتفت شدم که ریش مردی به صورت من می‌خورد. اگر چه سی سال از سنم می‌گذشت، با وجود اینکه ریش می‌تراشیدم و بدمنظر هم نبودم ناراحت شدم. نگاه به عقب سر کردم؛ مردی بلندبالا [و] کلاه‌بلندی را دیدم که ریشش تا پر شال آمده و از پشت سر من نگاه به ترسیمات من می‌نمود. چون هنوز افکار فرنگی‌مآبی در سرم بود، شخص ناظر را مخاطب نموده با کمال تغییر دلیل تجسس و فضولی او را سؤال نمودم. مرد متجسس مزبور با منتهای آرامی و خون‌سردی جواب داد: «ببخشید آقا، می‌بینم خطی را غلط کشیده‌اید. می‌خواستم شما را یادآور شوم.» این جواب بیشتر مرا به هیجان آورده بیاض و مداد را به او داده گفتم: «گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن!» آن شخص مداد را به دهان برده فقط خطی به روی نقشه من اضافه کرد؛ یعنی یکی از خطوط مرا که بایستی منحرف کشیده باشم و متوازی کشیده بودم، منحرف کشیده و بیاض و مداد را به من اعاده داد و با لبانی متبسم گفت: «آقا حالا نظاره نما.» بنده قدری دقت کردم، دیدم که حق به جانب اوست. از گفتار خود خجل شدم و ادب گشتم و با کمال ملایمت عذر تغییر و تقصیر خود را خواستم و از او سؤال کردم: «علم مناظر و مراپا را در پیش

کدام استاد یاد گرفته‌اید که بدین خوبی غلط مرا تصحیح نمودید؟» جواب گفت که «از این علم بی‌خبر هستم سهل است؛ سواد هم ندارم. فقط چشم من به من حکم کرد که کار شما و نقش شما خوب به عمل آمده باشد.» واقعاً از این همه هوش و هنر بعضی افراد ایرانی بی‌نهایت شادمان شدم و باز هم در موضوع تشددی که به او کردم اظهار تأسف نمودم [...] معلوم شد نام این شخص استاد حسن معمار است و در این هنر و صنعت دارای علم طبیعی و خدادادی است؛ چنان‌که مشکل‌ترین بناها را ترسیم و ساخته و در فن معماری و مهندسی و ساختن پل‌های مختلف و مناره‌ها که از دو طرف پله صعودی و نزولی باشد استاد زمان خودش است. آن شب هر قدر در این فنون از او سؤال کرده و نقشه‌ها کشیدم این شخص عامی با اندک تفکری عملاً جواب‌های صحیح داد که من مبهور ماندم. فردای آن شب، ما را به تماشای کاروان‌سرای که از افکار خودش بود و ساخته بود برد. واقعاً اسباب تعجب من شد که خداوند چه هوش و کیاستی به او داده است.^{۲۷}

استاد حسن^{۲۸} را می‌توان نمونه معمار متبحری شمرد که نگاهش با تجربه تربیت شده است؛ بر ترسیم نقشه طرح تسلط دارد و توانش در ساخت انواع بناهای پیچیده، از پل و منار و... ستودنی است. این برخورد را باید مهم دانست؛ چرا که تا پیش از این، ممتحن‌الدوله با هیچ معماری برخورد نداشت که مایه حیرت یا تواضع او گردد؛ بلکه برعکس، اغلب آنان را کمتر از حد توقع یافته بود و همین موجب دل‌سردی او از معماران بومی ایران. شاید به همین علت، تندی خود با استاد حسن به ظاهر بی‌سواد را از «افکار فرنگی‌مآبی» خود می‌داند؛ افکاری که شاید با نوعی نفی و نخوت همراه است و در زمان تحریر خاطرات از آن رضایت ندارد. این ظهوری است از همان تعارض درونی؛ تعارض میان آنچه این درس‌فرنگ‌خوانده در سر دارد با آنچه در کوچه و بازار می‌یابد. او در «افکار فرنگی‌مآبی» خود، سواد را چیزی پنداشته و اکنون در استاد حسن سواد دیگری یافته است.

علاوه بر این، در ابتدای شرحش، از هنرها و صنایع عصر سلاطین صفوی می‌گوید و اینکه از آن لذت برده است. این تعلق خاطر را باز هم بیان می‌کند؛ اما در عمل «آن کار دیگر می‌کند».

(ب) کارفرمایان عمارات: برخورد با جامعه سنتی

میرزا مهدی‌خان از تولد تا نوجوانی در خانواده و جامعه‌ای سنتی تربیت شد. در زندگی او شخصیت‌های تأثیرگذار را، علاوه بر پدر و مادر، نمی‌توان نادیده گرفت؛ افرادی همچون میرزا سعیدخان، «وزیر متعصب» عهد ناصری، یا درویشی که در یکی از حساس‌ترین و سخت‌ترین مقاطع زندگی از او دستگیری کرده بود و در خاطراتش حضوری آشکار دارد. از این رو، نباید ممتحن‌الدوله را نماینده تفکر مدرن، یا حتی هواخواه آن دانست؛ بلکه باید به او چون یکی از افراد آن روز جامعه ایرانی، حیران در میان مظاهر سنت و مظاهر مدرنیته، نگرست و احوالش را فهمید.

در متن کتاب، علاوه بر افراد یادشده، نام افراد دیگری نیز آمده است، که اغلب کارفرمای ممتحن‌الدوله بودند. با دقت در برخورد آنان با این معمار فرنگ‌رفته و واکنش‌های او، نکات ظریف‌تری از این دوگانگی آشکار می‌گردد. یکی از جالب‌ترین این موارد برخورد با ناصرالدین شاه و دستور او به طراحی قصر فیروزه است، که پیش‌تر ذکر شد.

در این ماجرا، مراد کارفرما از مهندس «هندسه‌دان» است و البته اگر علم هندسه را بدون عمل بدانند، «تماماً حرف» است و بی‌حاصل. شیوه سفارش شاه نیز همچنان بر اساس تعداد اتاق‌ها و ابعاد آنها است. درباره ساخت خانه خود نیز با چنین توصیفی از ساختن دو عمارت اندرونی و دو عمارت بیرونی مجزا یاد می‌کند.^{۲۹} این ویژگی‌ها همگی از زندگی میرزا مهدی‌خان در دستگاہی سنتی حکایت می‌کند؛ اما از سوی دیگر، پیداست که بسیاری از مطلوب‌های ذهنی و عملی‌اش دگرگون شده است.^{۳۰} درباره پله عمارت محمودخان ناصرالملک نوشته است:

مرحوم امین‌الدوله عمارتی عالی در نزدیک محله پامنار تعمیر می‌نمود و عمارت تقریباً رو به اتمام بود. برای ساختن پله‌های آن عمارت، که به اتاق‌های فوقانی بایستی مربوط شود، معطل ماندند و چندین نقشه از مهندسین و معماران اروپایی و فرنگی طرح گشته بود که هیچ‌یک مقبول مرحوم محمودخان ناصرالملک، که امین‌الدوله به دستور او مأمور ساختن و تعمیر عمارت بود، نگشته بود.

به راهنمایی مرحوم حسن‌علی‌خان امیرنظام

گروسی، از بنده دعوت نمود که طرحی شبیه به راه‌پله‌های عمارت سلطنتی بوکینگهام پالۀ لندن کشیده و به آنها ارائه دهد. من هم چون آن کاخ سلطنتی معظم لندن را دیده بودم، نقشه را کشیده دادم. بسیار بسیار مورد قبول و پسند افتاد و مبلغی از بابت حق‌الزحمه به من داد. اولاً خود مرحوم محمودخان ناصرالملک و ثانیاً شخص خود امین‌الدوله و ثالثاً مرحوم امیرنظام گروسی هر کدام جداگانه مرا مورد لطف قرار دادند و به تشکر از اینکه عقیده ایشان در مورد ساختمان پیشرفت نموده بود، یک طاقه شال و صد تومان نقد به من داد و خود مرا آن مرحومین مأمور اتمام ساختمان و ساختن پله‌ها نمودند؛ و من هم با کمال جدیت و دقت ساخته و عمارت را تزئین نموده تحویل دادم.^{۳۱}

مرحوم حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار، که پس از مهمانی در همین عمارت و صرف شام در حضور عموم وزراء وقت که دعوت داشتند از وضع پله و سرسرا تمجیدات فراوان و احسنت گفتند؛ پس از صرف شام، سپهسالار میرزا حسین‌خان عهد کرد که پله‌های عمارت بهارستان را، که من طرح و نقشه‌های آنها را کشیده و ساخته بودم، از نمونه همین پله بسازد.^{۳۲}

و درباره عمارت سعدالدوله:

پله‌های ورودی عمارت به نمونه پله عمارت امین‌الدوله طرح‌ریزی و ساخته شده و به‌علاوه، صنعت و هنر پله معلق را با کمال خوبی و دقت در این عمارت به کار بردم، که تاکنون در هیچ ساختمان سلطنتی و دولتی و اشخاص در جایی نساخته؛ یعنی طرح نقشه و ساختن آن را نمی‌دانستند. در عمارات کامرانیه شمیران، متعلق به حضرت والا کامران میرزا نایب‌السلطنه، خواسته‌اند این نوع پله بسازند، اما نتوانسته‌اند صحیحاً از عهده برآیند و خراب شد.^{۳۳}

درباره طراحی بنای وزارت‌خانه‌ها به دستور میرزا حسین‌خان سپهسالار:

چنان‌که عرض شد، پس از سه ماه زحمت نقشه‌ها خاتمه یافت. آنها را به نظر وزیر فواید رساندم و همان روز آنها را از نظر حضرت صدارت عظمای گذراند و بسیار مورد تمجیدات واقع گردید و برای اطمینان و مشورت از طراحی بنده، سه نفر از مهندسين فرنگی [...]، همه این مهندسين به وزارت فواید عامه دعوت گشتند و نقشه‌های بنده را با دقت کامل رسیدگی کرده بودند و نمی‌خواستند باور کنند که یک مهندس ایرانی آنها را

کشیده است و تصدیق نمودند که این نقشه‌ها مثل طرح یکی از بناهای بسیار زیبا و عالی اروپا کشیده شده. مرحوم حسن‌علی‌خان، وزیر فواید عامه، [...] نقشه‌ها را با آن مهندسين فرنگی به حضور حاجی میرزا حسین‌خان صدراعظم و بعد هم به پیشگاه ناصرالدین‌شاه، بدون حضور من بردند (ای بیچاره ایرانی که قدر معلومات و هوش و درایت تو را نمی‌دانستند). افسوس که سال بعد، مرحوم حاجی میرزا حسین‌خان از صدارت معزول گشت و دیگر صحبتی از ساختن وزارت‌خانه‌ها طبق طرح و نقشه من به میان نیامد.^{۳۴}

این چند سطر از پسندی عمومی حکایت می‌کند؛ پسندی که در آن عناصری از بنا واجد ارزش می‌شود که پیش از آن چندان مهم نبود؛ مانند پله که به مثابه مجسمه‌ای از دل کالبد بنا سر بر می‌آورد. مشابهت با «بناهای زیبای اروپا» معیار مقبولیت است و ساختن بنايي شبیه کاخ بوکینگهام به منزله «پیشرفت عقیده در مورد ساختمان». طبیعتاً معیار و محک پذیرفته معمار ایرانی نیز «مهندسين فرنگی» اند. به یاد داشته باشید که این نه فقط مقبول ممتحن‌الدوله، که مقبول کارفرمایانش نیز بود^{۳۵} و ایشان، اگرچه همچنان در بسیاری موارد، دانسته یا ندانسته، به شیوه اسلافشان عمل می‌کردند؛ گویی مطلوب آرمانی‌شان را در جایی دیگر می‌جستند.

۳-۳. نگاه معمار فرنگ‌رفته به فرهنگ ایران

در چندین جای کتاب، ممتحن‌الدوله عقاید دینی‌اش را به‌وضوح بیان می‌کند. از جمله، در جایی که باید «به حاشیه برود» و شمه‌ای از آداب مسلمانی خود بنویسد، قدری از تربیت دوران کودکی و نوجوانی را، که مادر و بعد پدرش متولی آن بودند، تحریر می‌کند. سپس از شیوه مسلمانی خود در دارالفنون و نهایتاً در فرنگ می‌گوید، که به گفته خودش این آخري، با آنکه در آداب ظاهر از همه اشتباه‌تر بود، در صفای باطن از همه خالص‌تر بوده و نماز و روزه‌اش در فرنگ، به واسطه «صمیمیت و حضور قلب و عقیده کامل به مذهب خود» مقبول‌ترین فرایضی بوده که در پیشگاه باری تعالی به جای آورده است. در ادامه می‌نویسد:

الحال که متجاوز از پنجاه سال است که در تهران مقیم می‌باشم، با منتهای تأسف می‌بینم که آداب مسلمانی به‌طور کلی از میان فته، جمعی فرنگی‌مآب ظهور کرده‌اند

که ابداً از آداب مسلمانی بهره‌ای ندارند و از هر جهت اقتدا به فرنگیان بی‌عقیده و بی‌ایمان و طبیعی مذهب می‌کنند. حال اینکه ولتر معروف، که سرآمد عموم بی‌دینان و بی‌مذهبان و کتب بسیار علیه روحانیون نوشته است، در یکی از آثارش می‌گوید: «چون نمی‌توان عموم اهالی دنیا را داخل در مذهب و تمدن نمود، مجبوراً انسان باید قبول مذهب آسان و بی‌زحمتی نماید که بی‌عقیده نباشد؛ چه ضرری متصور است که مذهب محمد عرب (سلام الله علیه) را اختیار نماید؛ همان طوری که آن پیغمبر آخرین فرماید: معتقد باشید به خدای یگانه و رستگار گردید.» نمی‌دانم کدام یک از این فرنگی‌مآب‌های حالیه درک مقام ولتر را پیدا کرده‌اند که به هیچ چیز معتقد نبوده و مسلمانی را بدنام کرده‌اند. چه خوب می‌گوید مسیو میسمرن^(۵) فرانسوی، صاحب کتاب شی بی‌توته در اسلامبول: «عیسویان که عام شوند، از عیسویت دست بشویند؛ و مسلمانان که احق گردند، چشم از مسلمانی ببوشند.» چون هیچ‌یک نمی‌توانیم دارای آن مقامات ولتر بشویم، بهتر این است که به عقیده ولتر درآییم و قبول مذهب اسلام نموده، از آداب آن، که روزه و نماز است، کناره‌گیری نکنیم و فرمان آن مرد بزرگ را تا اندازه‌ای اطاعت نماییم. باشد از آن میان، اشخاص مؤید^(۶) بیرون آیند و ما را از این مذلت و خواری حالیه برهانند؛ ان‌شاءالله. کسی که به یک نقطه مقدسه معتقد و متکی نباشد، او را نمی‌توان انسان شمرد و احدی به او اطمینان نکند و به نظر اهل بصیرت حیوان موزی دویابی جلوه کند. عقیده من این است: دارای ایمان و عقیده‌ای باش به هر مذهبی که می‌خواهی بوده باشی.^{۳۴}

ممتحن الدوله این کتاب را در اواخر عمر و پس از وقوع مشروطه نوشت؛ یعنی در هنگامی که «فرنگی‌مآبی» در پایتخت رواج بسیار داشت. او در اوضاع و احوالی از دین و دین‌داری و گذشته دم می‌زد که مظاهر تمدن مدرن هوش از سر بسیاری ربوده بود.^{۳۷} جالب توجه آن است که مؤلف امیدوار است با پای‌بندی به آیین مسلمانی، روزی ملت از آن خواری و مذلت رهایی یابد. او علاوه بر دین، تعلق خاطر خود به فرهنگ بومی و آثار و احوال تاریخی این سرزمین نیز ابراز می‌کند. در اقامت چندروزه‌اش در قزوین، می‌نویسد:

خدا به فضل و کرم خود رحمت کند سلاطین صفویه را. واقعاً اگر بنایی و ساختمانی از قرون وسطا به یادگار مانده است، همان ساختمانهای زمان سلاطین صفویه

است. چه خوب بود اگر دست تعدی حضرت والا سلطان مسعود میرزای ظل‌السلطان نسبت به بناهای تاریخی صفویه در دارالسلطنه اصفهان قطع می‌گشت و بدان خانواده جلیل از انهدام آثار کینه‌ورزی نمی‌نمود؛ هنوز زیبایی آنها پابرجا بود. به کجا رفت سردرب باعظمت باغ هزارجریب؟ هزار افسوس! به کجا رفت عمارتین نمکدان؟ یکی دارای دو گنبد کاشی‌کاری بود که از اول طلوع آفتاب الی غروب از تابش نور خورشید به چندین رنگ جلوه می‌کرد، که آن شاهزاده بی‌انصاف آن را به میرزا رضای عکاس، معروف به حکیم، پسر میناساز، بخشید که قیمت آن کاشی‌های رفته متالیک^(۷) را صرف لُهو و لعب و عیاشی نماید. به کجا شد تالار طویلۀ معروف به «تاریخ جهان»؟ چه شد خیابان چهارباغ، آن گل‌کاری‌ها، آن بانگ‌های «نچین، نچین»؟ بله، بچه باغبان‌ها که در بالاخانه‌های مشرف به خیابان نشستند و به لحن‌های خوش مردم را از چیدن گل منع می‌نمودند [...].

(5) Mismerne

نظر به اینکه ایرانیان از چندین هزار سال قبل تاکنون سلاطین تاجدار خود را منزلت پیغمبری و رسالت می‌داده‌اند و شاه‌پرستی را از ارکان دین می‌دانسته‌اند، مرا نباید این‌طور بدانند که نسبت به شاهنشاهی ایران اطالۀ لسان نمایم. فقط به‌طور نصیحت به عموم شاهزادگان و نتایج و خانواده‌های کهن وابسته نصیحت می‌کنم که بجز هم‌کفو خود و هم‌کفو فامیلشان، با خانواده‌های پست نوظهور تازه‌به‌دوران و تازه‌به‌عرصه‌رسیده و دهقان‌زادگان عقد مزاجت ننهند، تا اولاد و نتایج آنها دارای صفات شاه‌زادگی و بزرگی و نجابت گردند [...]. مقصود اینکه به کارهای کثیف و رذالت و خراب کردن ائینۀ تاریخی، که سند قدمت و هنر یک کشور باستانی است، اقدام نمی‌نمودی.^{۳۸}

(۶) به معنای عالم و آگاه

(7) le reflect metalique

در این فقره، نگاه امروزی ممتحن الدوله به میراث فرهنگی نیز شایان توجه است. این اعتقاد تا آن حد است که در عین بی‌زاری از افکار بیهوده و موهومات و عقاید خرافه، که در خاطرات دوره آموزش فرنگ از آن یاد کرده است،^{۳۹} در مدت اقامت در مکه آب زمزم را، که «واقعاً شور بود و برای سنگ کلیه بسیار مضر»، برای «تأمین تبرک» هر روز می‌نوشید.^{۴۰}

دوگانگی و حیرانی او کاملاً آشکار است: او از یک سو به فرهنگ و سنن و آیین مادری علاقه دارد و همگان را بدان می‌خواند و از فرنگی‌مآبی باز می‌دارد؛ از

سوی دیگر، کمال مطلوب خود را در فرنگ می‌جوید و اقتباس از صناعات ایشان را پیشه می‌کند و پیروی از آن را نشانه پیشرفت می‌داند. میرزا مهدی‌خان اگرچه از احوال آن روز سرزمین خود رضایت نداشت و اروپاییان را صاحب فضل و علم می‌انگاشت؛ به تشبیه به آنان (فرنگی‌مآبی) نیز راغب نبود. شاید او، هم نگاه کل‌نگرانه فرهنگ و آیین و دین خود را می‌طلبید و هم شایق به دانستن علم جزءنگر و خرده‌بین غربیان بود. شاید هم امیدوار بود که اگر ملت بر سنت و آیین و دین خود برود، هم شخصیت خود را حفظ کند و هم به مرتبه‌ای برسد که ملل غربی رسیده‌اند.

۴. پایان سخن

آنچه در این چند سطر آمد بررسی احوال دوگانه نویسنده بود در میان سطور کتاب خاطرات ممتحن‌الدوله؛ از رویدادهای ساده روزانه‌ای که نویسنده روایت کرده، تا افعال و آثار معماری و احوال معماران و تعامل او با آنان، و نیز افکار و تمثیلات درونی نگارنده. اگرچه در این مقال، مجال نتیجه‌گیری‌ای روشن و صریح نیست و پایانش نیز خود، آغاز سؤالات بسیاری شد، این قدر مجال می‌دهد که به این احوال ببیندیشیم؛ احوالی که اکنون نیز درآئیم و در آن زندگی می‌کنیم و می‌اندیشیم. آنچه از ممتحن‌الدوله نقل شد، امروز نیز در افعال و احوال بسیاری از ما بارز است؛ آنچه آرزو می‌کنیم و به زبان می‌آوریم و آنچه از ما سر می‌زند، آنچه می‌آموزیم و آنچه عمل می‌کنیم، و حتی آنچه از علم انتظار داریم و آنچه از علم می‌یابیم...؛ اینها همگی از همان زد و خورد درونی انسان امروز ایرانی حکایت دارد که بیش از یک قرن است که همراه اوست. □

کتاب‌نامه

- اریاب الاصفهانی، محمد مهدی بن محمد رضا. نصف جهان فی تعریف الاصفهان. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
جناب، میرسیدعلی. الاصفهان. به کوشش محمد رضا ریاضی. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۶.

شقایق ممتحن‌الدوله، میرزا مهدی‌خان. خاطرات ممتحن‌الدوله. به کوشش حسینیقلی خان شقایق. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.

www.magiran.com
www.aftab.ir
www.qom-iau.ac.ir
www.qom.ir/news

پی‌نوشت‌ها:

۱. ایل شقایق یا کرد شقایق قبل از پیدایش سلسله سلاطین صفویه از طریق آسیای صغیر و بین‌النهرین طی قرون متمادی به غرب ایران مهاجرت کردند و از تیره کرد و لرند. این ایل گویشی دارد که ترکیبی است از زبان کردی و گویش لری، که بین مردم ایل به زبان شاغی معروف است. این ایل شیعی مذهب و پیرو و وفادار شاهان صفوی بوده‌اند. — خاطرات ممتحن‌الدوله، ۴۰-۴۲.
۲. خاطرات ممتحن‌الدوله، ۳۵.
۳. همان، ۲۴۸.
۴. همان، ۸۰-۸۱. از جمله امتحان‌های عملی پایان سال، طراحی کامل نقشه یک بنا بود، به نحوی که اگر نقشه به دست مجری داده شود از حضور مهندس معمار (ارشیتکت) مستغنی باشد. شاید به همین سبب باشد که با آنکه ممتحن‌الدوله از رشته راه و پل‌سازی فارغ‌التحصیل شد؛ او را مهندس معمار (ارشیتکت) می‌نامند.
۵. نام این مدرسه در مقدمه‌ای که فرزندش در ابتدای کتاب درباره او آورده چنین است؛ اما در متن کتاب، مدرسه به نام مدرسه مرکزی صنایع آمده است. جالب اینکه او در برابر واژه arts از واژه «صنایع» استفاده کرده، که ترادف سنتی است.
۶. خاطرات، ۲۵۰.
۷. از دیگر آثار اوست: مآثر المهدیه، در اصول دیپلماسی، شامل مختصری از تاریخ ایران باستان؛ و کتاب ممتحن، در گفته مردان بزرگ و تاریخ زندگی آنها.
۸. خاطرات، ۳۱۷.
۹. فرزند سومش، سرهنگ حسن‌علی شقایق، هم در وقایع سمیرم کشته شد. در خاتمه کتاب، شرح وقایع کشته شدن هر سه فرزند او آمده است.
۱۰. خاطرات، ۵۴.
۱۱. همان، ۲۹۶.
۱۲. نکته جالب توجه فهم و بیان بنا به صورت مجموعه‌ای از اتاق‌هاست. اینکه کارفرماها غالباً با تعداد و ابعاد اتاق‌ها نیاز خود را برای معمار بیان کرده‌اند و از کلیت طرح (انگاره کلی) سخنی به میان نیاورده‌اند شاید بر نوعی فهم خاص از بنا یا خانه نزد انسان آن روز دلالت کند؛ فهمی که قطعاً نسبتی مستقیم با شیوه زندگی در آن دارد. در اسناد قدیمی و وقف‌نامه‌ها و تقسیم‌نامه‌ها نیز معمولاً چنین است.
۱۳. خاطرات، ۲۹۴ و ۲۹۶.
۱۴. همان، ۱۷۷-۱۷۹.
۱۵. نک: وصف شهر لویک در همان، ۱۹۸.
۱۶. درباره این واقعه، نک: همان، ۷۱-۷۲.

۱۷. هبان، ۱۵۴. در مورد داستان کینه و خدعه زین‌پدرش، نک: هبان، ۱۵۰-۱۵۴.

۱۸. بازتاب وسیع‌تر این تعارض، رویدادی است که در سال ۱۸۶۷ رخ داد:

«همان سال بود که ناصرالدین‌شاه نسبت به شاگردان و محصلین فرنگ بی‌لطف گشته امر نموده بود که عموماً به ایران مراجعت نمایند و قدغن اکید گشت که دیگر کسی به فرنگ شاگرد نفرستد؛ چرا که یک یا دو نفر از شاگردان که مراجعت نموده بودند مفاد «من تشبه به قوم فهو منهم» را در پایتخت اجرا داشته و آن پادشاه عمل آنها را متافی عقاید مسلمانان دانسته عموماً را احضار فرمودند. [...] با وجود این، جسته‌جسته از خانواده‌ها شاگرد به فرنگ می‌فرستادند. لیکن در سال ۱۲۹۲، که ناصرالدین‌شاه [...] به فرنگ عزیمت فرمود، یکی از امیراتوران همسایه به ایشان گفته بود: «هرقدر رعایای شما داخل تربیت وضع جدید شوند، همان‌قدر در داخله خودتان کاسته خواهد گردید.» این بود که بعد از مراجعت [...]، کلیتاً راه اروپا بر محصلین ایرانی مسدود گردید.» — هبان، ۱۰۷.

۱۹. هبان، ۲۶۲.

۲۰. البته نمونه‌هایی از این دست بسیار است؛ مثلاً هنگامی که ممتحن‌الدوله در زمان جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰) در سفارت ایران در لندن بود، بختی بر سر نتیجه جنگ در گرفت و در همین حین، «ناگاه دست حاجی محسن‌خان داخل کتب در قفسه گردید و دیوان خواجه حافظ شیرازی بیرون کشید و تقالی زد و بی‌اختیار کتاب عزیز را کنار گذارده دست افسوس به یکدیگر مالید. پنده و تمام اجزاء سفارت [...] به حال تحیر و ناراحتی [...]» دلیل تأسف حاجی‌خان را سؤال نمودیم. گفت خواجه شیراز شکست فرانسوی‌ها را خبر داده؛ این است که موجب تأسف است.» — هبان، ۲۰۹.

۲۱. به خاطر داشته باشید که ممتحن‌الدوله این خاطرات را در اواخر عمر خود (۷۰ سالگی) و پس از وقوع مشروطه نوشته است.

۲۲. ممتحن‌الدوله پس از ورود به ایران به سختی‌ها و مصایب فراوان دچار شد و چنان عرصه بر او تنگ شد که تا مرگ پیش رفت؛ ولی به یاری طبیبی یهودی و درویشی و یکی از همسایگان نجات یافت. او پس از درمان و توان یافتن، سحرگاهی به دروازه دولاب رفت و خود را به عنوان عمله به یک استاد معمار معرفی می‌کند.

۲۳. خاطرات، ۱۶۶-۱۶۷.

۲۴. هبان، ۱۷۱-۱۷۲.

۲۵. جالب اینکه فرستادگان به فرنگ در این دوره برای آموزش فن می‌رفتند نه علوم نظری.

۲۶. نمونه‌هایی از این دست در متون این دوره بسیار است. مثلاً در تاریخ اصفهان (۱۳۰۸ق) نیز به این افول صنایع و علوم اشاره شده است؛ نک: محمد مهدی الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ۱۲۶-۱۲۷.

۲۷. خاطرات، ۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸. هنگامی که کار ساخت مسجد سیهسالار را به ممتحن‌الدوله سپردند، او تصمیم داشت استاد حسن را به عنوان استاد معمار بر سر این کار بگمارد؛ اما با اعمال نفوذ آقا وجیه سیهسالار ثانی این خواسته محقق نشد. از همین رو ممتحن‌الدوله با افسوس می‌گوید: «متأسفانه در ایران در هر زمان کارها به واسطه و به وسیله اشخاص نادان و منفعت‌پرست پیش رفته و می‌رود و عموم اعمال مملکتی و شخصی به غلط می‌گذرد.»

۲۸. استاد حسن معمار قمی معمار برجسته اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری است. از احوال او اطلاع دقیقی در دست نیست. از جمله عماراتی که به او منسوب است: ایوان آیینیه حضرت معصومه (ع) به سال ۱۲۲۵ق، تیم بزرگ قم به سال ۱۳۰۱ق، صحن مقبره علی اصغر خان اتابک، به سال

۱۳۰۳ق. به علاوه گفته‌اند که بخش کوچکی از مجموعه سیهسالار را نیز او ساخت. — با استفاده از www.magiran.com; www.aftab.ir; www.qom-iau.ac.ir; www.qom.ir/news

۲۹. خاطرات، ۲۷۶.

۳۰. در برخورد با ناصرالدین‌شاه نیز جایگاه شاه در ذهن انسان پیش و پس از مشروطه متفاوت می‌نماید. معمار به خود اجازه داده که نظر شاه، یعنی ظل‌الله را، اگرچه به دلیل و منطق، «رد» کند. این به معنای سستی قداست شاه بود و به همین سبب از چشم شاه افتاد.

۳۱. خاطرات، ۲۸۲-۲۸۳.

۳۲. هبان، ۲۸۳.

۳۳. هبان، ۲۸۴.

۳۴. هبان، ۲۴۱.

۳۵. حتی میرزا سعیدخان وزیر نیز هنگامی که تصمیم گرفت عمارت خود را بازسازی کند ترجیح داد «عمارت جدید دوطبقه با چند بالاخانه به طرز عمارات جدید آن زمان» بنا گردد؛ نک: خاطرات، ۲۸۶.

۳۶. خاطرات، ۹۷-۹۸.

۳۷. ممتحن‌الدوله حتی زمانی که می‌خواهد درباره درستی نظر خود صحبت کند، خود را ناچار از آن می‌بیند که آراء ولتر را به شهادت بگیرد. این البته، شاید نه تنها به منظور پذیرش بیشتر خواننده، که به سبب رکود علم در سرزمین خود او نیز باشد.

۳۸. خاطرات، ۱۴۴-۱۴۵.

۳۹. هبان، ۸۰-۸۳.

۴۰. هبان، ۱۰۳. در همین زمان، بودند بسیاری کسان که سنت‌ها و رسوم را مذمت می‌کردند و اهل آن زمان را به سخریه می‌گرفتند: «لیکن میانه این مردم چنانچه کسانی پیدا می‌شوند که فیلسوف بزرگ دارون را صاحب موهومات می‌دانند؛ هم کسانی پیدا می‌شوند که [...] جهت برآمدن حاجاتشان به ریگ روی قبور و چوب‌های اطراف سقاخانه ریسمان می‌بندند؛ روز سیزدهم نوروز در صحرا دو برگ علف که پهلوی یکدیگر هستند گره می‌زنند که سال آنها مسعود شود.» جناب، الاصفهان، ص ۹۱.